

## اکبر گنجی و شیرین عبادی برندگان جوایز بزرگ جهانی!!

گفتاری از هومر آبرامیان سرپرست بنیاد فرهنگ ایران با کدبان حسن اعتمادی از رادیو سداى شما در سوئد

بخش یکم

در دو هفته ی گذشته سخن بر سر « ملت و اقلیتها » بود ؛ امروز این جستار را با سروده ی شیوایی از دوست و همکار ارجمندم کدبان مازیار قویدل که در سوئد بسر می برد می بندم و به ارزشیابی دو جایزه ی بزرگ جهانی که به شیرین عبادی و اکبر گنجی داده شد می پردازم.

مازیار قویدل در این سروده ی شیوا سخن از دل همه ی ایرانیان آزاده می گوید و نشان می دهد که یک ایرانی والاتبار خود را کران بسته ی یک شهر و یک دیار نمی داند؛ ایرانی پاک سرشت زاده ی وجب به وجب خاک میهن است. می گوید :

مهرش بدل سرشته چون جان؛ قند کابلم  
از دوری نطنز وری و ساوه رنجه ام  
چشمان به یاد لعل بدخشان به هم برم  
شیرازی ام به گرمی و زرتشتی ام به گل  
شروان چو بلخ؛ خاک مرا آسمان بود  
آخر چگونه مهر تو از دل برون برم  
ابروی مام خاک وطن رود آترک است  
در آب های پاک میهن گرم و جاری ام  
بی میهنم مباد دمی دیده بر زخم

کرد و بلوچ و مازی و فرزند زابلم  
تاجیک و ازبک استم و خواهان گنجه ام  
دلداده ای هوای سمرقند در سرم  
گیلانیم به سبزی و تبریزی ام به دل  
بر تارک ارس که اران بست جان بود  
ققاز ناز؛ جای تو خالیست در برم  
آب خلیج فارس مرا خون در رگ است  
کوچنده ای همیشه لر و بختیاری ام  
من زاده ی وجب به وجب خاک میهنم

درود بر مازیار قویدل و درود بر همه ی ایران پرستانی که زاده ی وجب به وجب خاک میهن اند .

چندی پیش اکبر گنجی پس از چند سال زندان و دوره ی دراز خود داری از خوردن؛ سرانجام از زندان آزاد گردید؛ خبر آزادی گنجی دل همه ی آزادیخواهان جهان را سرشار از شادمانی نمود؛ منم مانند همه ی دیگر آزادگان جهان آزادی گنجی را به او و خانواده و دوستانش و به همه ی آزادیخواهان جهان خجسته باد می گویم و آرزو می کنم همه ی زندانیان سیاسی هر چه زود تر از بند دژخیمان جمهوری اسلامی رها بشوند و بکار و زندگی آزاد خود برگردند.

در گفتار امروز می خواهم به ارزشیابی این دو جایزه که از سوی کانونهای بزرگ جهانی به شیرین عبادی و اکبر گنجی داده شدند بپردازم . گنجی بهنگام دریافت جایزه قلم طلایی «انجمن جهانی روزنامه نگاران» گفت : این جایزه حق قربانیان قتلهای زنجیره ای، حق آزادیخواهان، دگراندیشان و مهاجرانی است که مجبور به ترک وطن شده اند. همچنین این جایزه را حق زندانیانی دانست که در تابستان سال ۱۳۶۷ در زندانهای سراسر کشور کشته شده اند.

این سخن گنجی شایان بیشترین ارج گزاری است ؛ برآستی که چنین جایزه ای شایسته ی زنده یاد دکتر کوروش آریامنش بود ؛ چنین جایزه ای می بایست به زنده یاد سعیدی سیرجانی پیشکش می گردید؛ این جایزه می بایست به دکتر علی میرفطروس - هوشنگ معین زاده - مسعود انصاری - منوچهر جمالی- سیمین بهبهانی- شجاع الدین شفا - بهرام چوبینه - زنده یاد آله دالفک- مهدی قاسمی- فریدون فرخزاد ، و بس بسیاریان دیگری ارمغان می گردید که در راه روشنگری و ستیز با اندیشه های واپسگرایانه پیا خاستند و برخی از آنان مانند دکتر کوروش آریامنش - سعیدی سیرجانی و فریدون فرخزاد جانهای ارجمندشان را نیز بر سر این راه گذاشتند.

اگر جایزه برای نشان دادن سپاس و ارجمندی به کسی داده می شود؛ پس بزرگترین جایزه ها می بایست به تک تک زنان و دخترانی داده می شد که در این بیست و هشت سال گذشته در پیشاپیش همه ی پیکارگران ایرانی برای رسیدن به پایگاه انسانی خود مبارزه کردند و هنوز هم سنگین ترین بخش از بار این پیکار را بر دوش می کشند.

اگر می بایست به رهروان راه آزادی و کسانی که پایشان به زندان می رسد جایزه داده بشود چنین جایزه ای شایسته ی دختران نوجوانی بود که دژخیمان جمهوری اسلامی شباهنگام به آنان دستیازی کردند و پیش از فرآشد خورشید به رگبار گلوله بستند؛ گنجی درست می گوید این جایزه سزاوار همه ی مبارزان- همه ی گریختگان از میهن- همه ی دانشجویان و زنان و مردان و جوانان مبارز ایرانی بود؛ **خوشا اما که آزادگان ایرانی چنین جایزه هایی را بها نمی دهند و دست زدن و هورا کشیدنهای کارگران دزدان دریا بی را که به هر کس و ناکس جایزه می دهند به پیشیزی نمی خردند.**

از آنروزی که جایزه ی صلح نوبل به تبه کاران بزرگی مانند « جیمی کارتر» و آدمکشان بد سرشتی مانند « یاسر عرفات» و گماشتگانی مانند « کوفی عنان » بخشیده شد؛ اینگونه جایزه ها را باید دشنامی بزرگ به والامندی زنان و مردان آزاده ی جهان بشمار آورد.

امروزه بر کسی پوشیده نیست که انجمن هایی که این گونه جایزه ها را به این و آن ارزانی می کنند کارگزاران همان دستگاهها و همان جریانهایی هستند که همای ایران را به آتش کشیدند و ملت ایران را خاکستر نشین کردند.

این نکته شایان یادآوری است که کشورهای باختری بویژه انگلستان همیشه از راه اسلام توانسته اند به آرمانهای پلید خود دست یابند؛ اگر اسلام نبود آنها نمی توانستند قفقاز و هفده شهر بزرگ ایران را با روسیه تزاری به داد و ستد بگذارند و به بدستگیری ملایان؛ شکستعلیشاه قاجار را به لشکر کشی به روسیه بر انگیزند.

اگر اسلام نبود؛ انگلیسها نمی توانستند در دوره های گوناگون؛ بویژه در دوره ی فرمانروایی قاجار بر گرده ملت ایران سوار شوند و دارش و دسترنج ایرانیان را بیغما برند.

اگر اسلام نبود؛ هفت خواهران نفتی نمی توانستند با دولتمردان کشورهای باختری پیمان زناشویی ببندند و بدستگیری آیت الله ها و حجت الاسلام های ریزو درشت؛ **حکومت اسلامی** را در ایران بر سر کار بیاورند و کشوری را که بسوی آینده ای روشن خیز برداشته بود؛ با یک جنبش واپسگرایانه به تاریخانه ی صدر اسلام پرتاب کنند.

اگر اسلام نبود نمی توانستند میان ایران و عراق جنگ هشت ساله ی بدون پیروزی راه بیندازند و بیلیونها دلار سپرده های بانکی هر دو کشور؛ و دارایی همه ی دیگر کشورهای پیرامون خلیج پارس را از چنگشان بدر آورند.

با روی کار آمدن ملایان؛ دور تازه ای در تاخت و تاز دزدان دریایی و غارت و چپاول کشورها ی پیرامون خلیج پارس آغاز گردید؛ همبستگی اوپک رو به گسیختگی گذاشت؛ جنگ ایران و عراق بازاری بزرگ برای فروش جنگ ابزارهای کهنه و فرسوده ای که در انبارهایشان خاک می خورد فراهم آورد.

ارزش پول دو کشور ایران و عراق که پیش از روی کار آمدن ملایان در ردیف پولهای ارزشمند بازار جهان بودند تا مرز پوچی فرو کشانیده شد.

دیگر کشورهای پیرامون خلیج پارس از بیم یورش ملایان به خرید جنگ ابزارهای مدرنی که هیچیک توان بهره برداری از آنها را نداشتند بر انگیزته شدند؛ بدین ترتیب مردم کشورهای دارنده ی نفت در خاورمیانه روز بروز ناتوان تر؛ و شرکتهای بزرگ نفتی و سازندگان جنگ ابزارهای خانمانسوز روز بروز چاق تر و فربه تر شدند.

انقلاب فرهنگی و بسته شدن دانشگاهها به بهانه ی اسلامیزه کردن آنها و هم کاسه کردن حوزه و دانشگاه سدی بزرگ در برابر پیشرفت دانش نو در ایران پدید آورد؛ و جوانان ایرانی بجای دانش اندوزی؛ و جهش و جنبش بسوی نوگرایی؛ به سینه زنی و قمه زنی و شهادت طلبی برانگیخته شدند.

اما اینها همه یک روی سکه بود؛ رویه ی دیگر سکه این بود که مردم ایران برای نخستین بار چهره راستین اسلام را بی رخک دیدند و از بن جان هراسیدند!! در سالهای نخست روی کار آمدن ملایان بسیاری از ایرانیان نمی توانستند بیاورند که کردوکار اینها ریشه در آموزه های اسلام دارد؛ گمان بس بسیاران بر این بود که **اسلام دین بخشایش و مهربانی و دوستی و جهان آرابی است**؛ کسانی که در تمام زندگانی خود یکبار نیز نامه دینی خود رانخوانده بودند برکسانی مانند آیت الله خمینی و حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی و صادق خلخالی و محمدی گیلانی و علی خامنه ای و دیگر آیت الله هایی که همه ی زندگانی خود را در حوزه های علمیه گذرانیده و زیر و بم اسلام را بژرفی شناخته بودند خرده می گرفتند که « اینها اسلام را نمی شناسند!! اینها اسلام را بد نام کرده اند!! اسلام راستین چیز دیگری است!! اسلام راستین چنین است و چنان است!!» اما اندک اندک همگان پی بردند که اسلام اسلام است راستین و دروغین ندارد؛ و همان است که خبرگان و فقیهان و عالمان اسلام پیاده می کنند .

برگردانهای قران بزبان پارسی بدستگیری دانشمندان بزرگ مسلمان مانند استاد مهدی الهی قمشه ای و آیه الله مکارم شیرازی و دیگران؛ بسیاری از ایرانیان را یاری رسانید تا سرشت و درونمایه ی اسلام را آنچنان که هست بشناسند؛ نامه های ارزشمندی مانند **(بیست و سه سال)** نوشته ی زنده یاد علی دشتی؛ **(اسلام شناسی)** نوشته ی فرزانه ی گرمی دکتر علی میر فطروس و دیگر نوشته های ارزشمند او؛

(بازشناسی قرآن) و چندین نوشته‌ی پر ارج دیگر از دکتر مسعود انصاری؛ (تولد دیگر) و (پس از هزار و چهارصد سال) از استاد شجاع الدین شفا؛ (تشیع و سیاست) و چندین نوشته‌ی ارزشمند دیگر از دکتر بهرام چوبینه، (پژوهشی در زندگی علی) نوشته‌ی زنده یاد آله دالفک؛ داستان واره‌های بسیار شیرین و روشنگرانه‌ی استاد هوشنگ معین زاده که برای نخستین بار راه تازه‌ای بروی راهیان اسلام شناسی گشود؛ «نا آگاهی و پوسیدگی» نوشته‌ی دکتر مرزبان توانگر؛ شیعی‌گری و ترقی خواهی نوشته‌ی استاد مهدی قاسمی؛ نوشته‌های ارزشمند استاد مهدی شمشری و بسیاری فرزندان و بینشوران دیگر؛ و در کنار اینها دهها هفته‌نامه و گاهنامه مانند: «پیام ما آزادگان» که زنده یاد دکتر کوروش آریامنش سرپرستی می‌کرد؛ ماهنامه‌ی «بیداری» نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی؛ و ماهنامه‌ی «سرو آزاده» و سخنرانیها و مناظره‌های رادیو تلویزیونی و اینترنتی فرزندانمانی مانند جمشید شمالی و دیگران؛ و دهها تارنمای اینترنتی و جز اینها؛ چشمان ایرانیان را بروی راستینگیهای اسلام گشود و آنان را با گوهر راستین؛ و سرشت و درونمایه دینی که تاکنون با آن بیگانه بودند آشنا کرد.

این آغازی بود برای فروپویی اسلام در سرزمین اهورا یی ما؛ چنین شد که در هر کانون و انجمن؛ و در هر نشستگاه و میهمانی؛ و در کوچه و بازار؛ هر جا که دو سه ایرانی بهم رسیدند سخن از اسلام و خرده گیری از آن بمیان کشیده شد؛ مردمی که پیشتر گمان می بردند اگر وارون یکی از بزرگان دین سخنی بگویند سنگ و بوزینه و کژدم خواهند شد!! با گستاخی؛ بزرگان دین را به ریشخند گرفتند و خنده اورتین بزله‌ها را برایشان ساختند و در نشست‌ها و میهمانیها برای یکدیگر بازگو نمودند.

ملایان اگر چه ایران را ویران کردند؛ اما از میان خرابیهای این ویرانه‌ی بزرگ؛ همای ایران یکبار دیگر از ژرفای خاکستر خود سر برافراشت و رستاخیزی دوباره آغاز کرد؛ ایرانیان پس از هزار و چهارصد سال فریب و گمراهی؛ از خواب واپس ماندگی سده‌ها بیدار شدند و با خیزشی جانانه بسوی آیین نیاکان خود روی آوردند؛ برای نخستین بار پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی؛ نشان «فروهر» نماد ملی و دینی ایرانیان شناخته شد و آزاده زنان و جوانمردان ایرانی آنرا همچون نشان سر بلندی برگردن خود آویختند. آیین شکوهمند زرتشت که تا آن زمان بنام «آیین گبرکی!!» و «پس مانده‌ی دروان جاهلیت!!» نامیده می‌شد؛ و پیروانش بیشترین بارستم را بردوش کشیده و با خونهای پاک خود درخت سربلندی ایران اهورایی را زنده نگهداشته بودند؛ یکبار دیگر نگاه ایرانیان آزاده را بسوی خود کشید؛ گروهها گروه زن و مرد ایرانی بسوی آیین زرتشت روی آوردند. اگر چه از سوی زرتشتیان هیچ تبلیغی در کار نبود؛ اگر چه انجمنهای زرتشتی درها را بروی هم میهنان خود بستند؛ اگر چه هیچ دستی از سوی زرتشتیان پاک سرشت بسوی این از اسلام گریختگان دراز نشد؛ ولی سرودهای دل انگیز اشو زرتشت؛ و خشور بزرگوار ایرانی دست بدست گشتند و پیام شادی بخش این بزرگمرد تاریخ اندیشه و بنیانگزار آیین خرد ورزی؛ همانند کبوتر سپید بالی از بامی بیامی نشست و در هر خانه‌ای نغمه آزادگی سرداد.

گریز از اسلام؛ و رویکرد به آیین نیاکان؛ و فرهنگ جشن ساز ایران؛ آنچنان فراخدامن شد که دولتمردان انگلیسی و دیگر دزدان دریایی را سخت به هراس افکند؛ جوانان ایرانی این بار بازی را از دست آنان بدر برده بودند؛ مغزهای جوان ایرانی آنچنان تند و تیز پوسته خرافات را شکستند و از سیاهچال یاوه باوریه بیرون جهیدند که تا دزدان دریایی آمدند بخود بجنبند؛ جوانان ایرانی حنای ملا را از رنگ انداخته بودند؛ بگونه‌ای که دیگر برد رنگ کردن توده‌های مردم و بیگاری کشیدن از کرده‌ی آنان نمی‌خورد؛ پس می‌بایست برای پیشگیری از فروپاشی ستونهای دین نیروی تازه‌ای به میدان بیاورند و بنام «روشنفکران دینی» چهره‌ی دگرگونه‌ای از اسلام بنمایش بگذارند؛ می‌بایست از میان زنان و مردان دانش آموخته و دارای دانشنامه‌های کلان؛ کسانی را برافرازد تا این بار با سخنانی دگرگونه از اسلام پدافند کنند؛ اینگونه کسان نخست باید برجسته بشوند و پایگاهی بلند و نامی بزرگ به آنان داده بشود تا سخنانشان بر دل ساده دلان بنشیند و در میان توده‌های مردم بویژه در میان جوانان و دانش آموختگان خریداران بیشتری پیدا کنند؛ از آنجایی که در این بیست و چند سال گذشته زنان ایرانی بیشترین ستم را از کارگزاران اسلام دیده بودند؛ بهتر آن دانسته شد که از میان همین زنان ستم کشیده کسانی به پاسداری از شالوده‌های اسلام برگزیده شوند؛ چنین شد که همای جایزه‌ی صلح نوبل گشت و گشت؛ و سرانجام در میان همه‌ی آزادخواهان نام آور جهان و کسانی مانند پاپ اعظم که بیست پنجسال در راه آشتی جهانی کوشیده و چشم براه چنین جایزه‌ی نشسته بود!! و بزرگ مردانی مانند پرفسور چامسکی و بس بسیاری دیگر که در جهان آزادیخواهی؛ و انسانگرایی؛ و پدافند از حقوق بشر نامهای بزرگ دارند؛ بر سر یک «زن مسلمان!!» بنام شیرین عبادی نشست.

زمانی که اسقف هلدر کامارا با سخنان شور انگیز خود آشتی در دل انسانگرایان جهان برانگیخته بود که: نان و بیسکویت صدقه دادن به گرسنگان کافی است؛ باید به گرسنگان آموخت که بگویند ژامبون حق من است نه تنها کسی به او جایزه نداد بلکه جامه‌ی اسقفی را نیز از

تنش کنند؛ خانه اش را به رگبار گلوله بستند و روزی که با دلی سرشار از مهر به درماندگان و بینوایان جهان درگذشت نامی هم از او نبرند تا گرسنگان و بینوایان و ستمدیدگان جهان فراموش کنند که روزی بود؛ روزگاری بود؛ و اسقفی نیکو سرشت بود که **ردای اسقفی** را دشنامی به والامندی خود بشمار آورد و کوشید تا بدون **ردای اسقفی**؛ **و بدون عصا و چوبدست شبانی** به یاری ستمدیدگان جهان برخیزد و با خروش خشم خود کاخ سد ستون کلیسا را بلرزاند.

هنگامی که **پروفسور چامسکی** سخن از حقوق انسانها بمیان می کشید و دژمنشی های سردمداران بزرگ جهان و شرکتهای بزرگ نفتی؛ و هفت پنتیارگان؛ و کلان سرمایه داران جهان؛ و بند بازیهای شوم سیاستمداران بزرگ جهان را آشکار می کرد و از رنج مردمان و توده های فراخ گستر ستمدیدگان سخن می گفت؛ هیچیک از این سازمانهای جهانی به اندیشه نیفتادند تا جایزه ای به او پیشکش کنند و اندیشه و گفتار و کردارش را بستايند؛ از دید این سازمانها؛ تبه کاران بزرگی مانند **جیمی کارتر**؛ و آدمکشان بد سرشتی مانند **یاسر عرفات**؛ و مزدورانی مانند **کوفی عنان**؛ و بسی دیگر از خونریزان بزرگ جهان؛ برای دریافت جایزه ی نوبل شایسته تر از **پروفسور چامسکی** و دیگر آزادگان جهان شمرده می شدند.

در این بیست و هشت سال گذشته که زنان ایرانی جانانه ترین مبارزات تاریخ جهان را در راه آزادی انسان بنمایش گذاشتند؛ و بس بسیارانشان آبرو و پاکدامنی خود را نیز از دست دادند؛ هیچیک از روزنامه ها و رسانه های اروپایی و آمریکایی و روسی به ستایش از آزاده زنان ایرانی نپرداختند و پیکارتاریخ سازشان را برای دست یافتن به **« حقوق بشر »** و والامندی انسان نستودند؛ اما در میان هزاران بانوی ایرانی که هر کدامیشان سزاوار هزار جایزه بودند؛ جایزه ی صلح نوبل را به **« زن مسلمانی !! »** ارمغان کردند که عمامه ای بزرگتر از عمامه ی آخوند؛ نه بر سرش؛ که بر مغزش گذاشته و آماده بود تا بگرد جهان بگردد و از اسلام و از ملایان پدافند کند و به مردم جهان نشان دهد که آنچه در ایران امروز می گذرد نه تنها زشتی ندارد بلکه بسیار هم زیبا است؛ و اسلام نه تنها ناسازگاری با **« حقوق بشر »** ندارد بلکه در بسیاری از زمینه ها از آنهم سر تر است!!.

در آن نخستین روزها که سرو سدای این جایز برخاست مردم پاک سرشت ایران در سراسر جهان این را یک **رخداد فرخنده** بشمار آوردند و بیکدیگر خجسته باد گفتند!! .

در هر شهر و دیاری که ایرانیان زندگی می کردند؛ همایشهای گرامیداشت برگزارگردید و سبدها سبد گل همراه باگرمترین بوسه های مهر آمیزارمغان او می شد؛ شیرین عبادی ستاره ی بامدادی را می مانست که آمده بود تا تیره گیهای دامن شب را پاره کند و راه را بر خورشید آزادی بگشاید. اما دیری نپایید که او رخک از چهره برگرفت و نشان داد که او **« بانوی اسلام !! »** است نه **« بانوی ایران »**.

واژه ی **« بانو »** که برخاسته از زبان اوستایی است بجم: **پرتو - فروغ - اخگر - روشنایی - روشنای بخش - اخگر فشان -** و جز اینها است. و واژه ی **« کد »** بجم: **خانه - سرا - بنا - ساختمان و نشستگاه است؛ بنا براین « کد بانو »** می شود **فروغ خانه - روشنایی بخش سرا - گرما بخش کانون خانواده - پرتو خانه - اخگر فشان پیرامون زیست؛** این واژه هیچ پیوندی با آشپزی و خانه داری و خانه تکانی و کارهای دیگر از این دست ندارد؛ شوربختانه امروزه بنا درست تنها به زنان خانه دار می گویند **« کدبانو »** و به یک استاد دانشگاه یا بانوی دیگری که در خانه کار نمی کند نمی گویند **کد بانو**؛ این یک اشتباه بسیار بزرگی است که از روی ناشناختن آرش درست واژه ها جا افتاده است و باید هر چه زودتر از میان برداشته شود؛ **همه ی زنان ایران؛** از بالاترین پایگاههای دانشی گرفته تا آن نازنین بانوانی که در شالیزارها برنج می کارند؛ همه و همه **بانو** و **« کدبانو »** و **روشنای بخش خانمان و روستا و شهر و کشورند؛** از پرتو فروغ آنها است که زندگی در خانه و روستا و شهر و کشور روشن می گردد و زنگار سیاهی از رخسار زندگی برداشته می شود. از پرتو فروغ آنها است که شاهراه زندگانی برای جهش و جنبش و پیشرفت و فراپویی روشن و تابان می گردد.

واژه ی **« خانم »** که برخاسته از زبان ترکی است تنها برای **زنان خان زاده** بکار می رود نه برای زنان شایسته و کارآمد؛ این برنام در هیچ زمینه ای با واژه ی **« بانو »** همسنگی و برابری ندارد و نباید شایسته زنان ایرانی بشمار آید؛ زنان ایرانی برنام **« بانو »** را شایسته ترند تا برنام **« خانم »**.

اینکه گفتم شیرین عبادی **« بانوی اسلام !! »** است نه **« بانوی ایران »** درست در همین راستا است؛ او نیامده بود تا پرتو دانش؛ و فروغ بینش خود را بر سیاچهال باورهای واپسگرایانه ی ما بتاباند و ما اسیران دربند این سیاچهال هراس انگیز را از بند خرافات رها یی بخشد؛

او آمده بود تا بر دهانه ی این سیاهچال گل‌های رنگین بکارد و ما از دین گریختگان را یکبار دیگر به آن گلستان پر رنگ و نیرنگ فراخواند.

انستیتوی جایزه ی صلح نوبل در نورژ؛ این نکته را بخوبی دریافته بود؛ از اینرو این جایزه را بنام **یک زن مسلمان** به شیرین عبادی پیشکش کرد نه بنام «**یک زن ایرانی**»؛ تابدین ترتیب شناسه؛ یا هویت ایرانی بودنش نا دیده گرفته بشود؛ و نکته این جا است که شیرین عبادی خود نیز بر این نکته پا فشاری کرد و در همه جا خودش را «**یک زن مسلمان شرقی**» نامید نه «**یک زن ایرانی**»؛ و باز اگر اندکی ژرف تر بنگریم همنوایی اینگونه سازها را با نغمه ی بد آهنگ **ایران اسلامی؟؟** - **خلیج اسلامی؟؟** - **فرهنگ اسلامی؟؟** - **هنر اسلامی؟؟** - **تمدن اسلامی؟؟** - **معماری اسلامی؟؟** و جز اینها که دیرزمانی است ملایان حاکم بر ایران و دیگر کارگزاران دزدان دریایی؛ مانند برخی از دانشگاهها و موزه های بزرگ جهان به سدا در آورده اند خواهیم دید. در این ارکستر بزرگ که رهبرش نا پیدا است؛ کوشش بر این است که پیشینه ی چندین هزارساله؛ و فرهنگ ورجاوند بنیاد ایران بفراموشی سپرده بشود و ایرانیان فراموش کنند که روزی روزگاری شبچراغ روزگاران بودند؛ تا فراموش کنند که ایران گهواره ی یکی از کهن ترین تمدنهای جهانی بوده است؛ تا این از اسب فرافتادگان فراموش کنند که فرزندان زرتشت و کوروش و داریوش اند؛ تا فراموش کنند که فرهنگ ایران فرهنگ مهرورزی و دادگستری و دهشمندی و شادی پراکنی؛ و فرهنگ ساز و نواز و آواز است؛ تا فراموش کنند که آیین شکوهمند زرتشت که از همین مرز پرگهر برخاسته است تنها آیینی است که می تواند آنان را در روند فراپویی به خان پیروزی و سربلندی برساند.

اگر اندکی به این نکات ژرفتر بنگریم آنگاه پیوند سد سیوند را نیز با این ارکستر بزرگ جهانی بهتر خواهیم شناخت و آن دستهای ناپیدایی را که با برافراشتن سد سیوند در کار نابودکردن ماندمانهای نیاکان ما هستند بخوبی خواهیم دید. در راستای اینچنین نغمه سرائها است که شیرین عبادی برنده ی جایزه ی صلح نوبل باید **یک زن مسلمان!!** نامیده بشود نه یک زن ایرانی؛ **ایرانی که شایسته ی دریافت جایزه ی نوبل نمی شود!!**

به شیرین عبادی جایزه نداده بودند که گرد جهان بگردد و فریاد دادخواهانه ی زنان و دختران و کودکان ایرانی را که در زیر فشار گرسنگی تن فروشی می کنند؛ فریاد جوانانی را که در زیر فشار بیکاری و نداری به داروهای سست کننده ی تن و روان پناه می برند؛ فریاد پدرانی را که در روزهای نوروژی نخست همسر و فرزندان؛ و سپس خود را می کشند؛ فریاد خشم پدرانی را که کودکان شیرخوارشان را بر کف داروخانه ها بر زمین می کوبند؛ شیون و زاری پدران و مادرانی را که پاسداران سیه دل؛ خبر تیرباران شدن فرزندانشان را به آنان می دهند؛ فریاد زاری؛ و بانگ شیون زنان و دختران زندانی رابهنگامی که زشتخو اهرمن چهرگان خون آشام بر آنان دستیازی می کنند؛ ... و هزار و یک خروش و فریاد و شیون و زاری ایرانیان را بگوش مردم جهان برساند و کاخ سد ستون بیداد گران زمانه؛ و بازیگران سیاست های جهانی را بلرزاند.

به او جایزه داده بودند که گرد جهان بگردد و به مردم جهان بشارت دهد که «**شهرما در امن و امان است !!**» و ملت انقلابی ایران در **دامن پر عظوفت اسلام** از بهترین دستاوردهای آزادی و برابری و پیشرفت و «**حقوق بشر**» برخوردار گردیده است. ملت ایران در زیر سایه **حکومت عدل علی و قسط اسلامی**؛ به پایگاهی از شاد زیوی و بهروزگاری رسیده است که می خواهد **تمدنهای** دیگر را نیز به این خوان گستره فرا بخواند؛ از این رو ما نمایندگان ولایت فقیه آمده ایم تا **میان تمدنها گفتگویی** تازه راه بیندازیم و مردم جهان را با فرو فروغ تمدن خود آشنا کنیم.

به او جایزه نداده بودند که از نابرابری ارزش زن و مرد در اسلام - از آیین برده داری و کنیزداری که در اسلام جایگاه والایی دارد - از فرمان کتک زدن زن ناشزه؛ یعنی زنی که از شوهرش فرمانبرداری نکند - از کیفرهای هراس آوری مانند سوزندان در آتش - از پرتاب کردن گنجهکاران از بالای کوه یا بلندی - از سنگسار کردن - از تازیانه زدن - از دست راست و پای چپ کافران را بریدن - از پیروان دینها و آیینها ی دیگر را خوار و نجس شمردن - از باز بودن دست حاکم شرع در هرگونه کیفر رسانی ناسازگار با حقوق بشر؛ از پاشیدن اسپری فلفل بر چهره ی زنان و دخترانی که می خواهند از حقوق انسانی خود برخوردار شوند سخن بگویند.

به او جایزه داده بودند که از پایگاه یک زن مسلمان؛ بویژه از پایگاه یک زن دادگو « وکیل » و آشنا به شالوده های بنیادین حقوق بشر؛ بالا برافرازد و از **سازگاری اسلام با حقوق بشر** سخن بگوید و از آنها فراتر برود؛ و نشان دهد که آسا ها یا قوانین اسلام از آسای سازمان ملل متحد نیز پیشرفته تر و انسانی ترند.

این بانوی مسلمان!! در انجام این خویشکاری خود آنچنان شتاب ورزید که بیدرنگ پس از دریافت جایزه از دست کارگزاران دزدان دریایی و برگشت به تهران؛ پیش از آنکه سبدهای گل بدستش برسند!! در نخستین دیدار خود با خبرنگاران رسانه های گروهی گفت: **اعطای جایزه به یک «زن مسلمان»!** از دید من به این معناست که **اسلام دین ترور نیست!! اسلام دین کشتن نیست!! هر کجا که به نام اسلام انسان ها را کشتند، بدانید فقط به اسم اسلام بوده و از نام اسلام سوءاستفاده شده است!! اسلام دین صلح و برابری است!! و از این که دنیا این مسئله را قبول کرده؟؟ خوشحالم.**

شیرین عبادی نه تنها می خواهد به ما بیاوراند که **اسلام دین ترور و کشتن و شکنجه دادن نیست!! بلکه می خواهد به ما بیاوراند که دنیا نیز این مسئله را قبول کرده است!!** اما نمی گوید کدام دنیا؟؟

من در گفتار امروز زمان بسنده نخواهم داشت تا نا درستی سخنان این «بانوی مسلمان» را نشان دهم؛ اگر زندگی بجا باشد این بر رسی را به گفتار آینده می سپارم؛ در اینجا تنها به چند پرسش بسنده می کنم.

۱- آیا کمترین نشانی از وارستگی و آزادی در این بانوی مسلمان بجای مانده است که بجهانیان بگوید که آن رودهای خونی که بدست شیخ صادق خلخالی ریخته شد و ارون آموزشهای اسلام بودند و از نام اسلام در آنها آدمکشی سوء استفاده شده بود؟؟

۲- شیخ صادق خلخالی به کودک ۱۶ ساله ی بیگناهی در کردستان که حکم اعدامش را داده بود گفت: **اگر گناهکار باشی به جزای اعمال می رسی و اگر بیگناه باشی خوشحالم باش که شهید می شوی.** آیا این بانوی مسلمان!! آن اندازه والامنتی دارد که در یکی از سخنرانیهای خود بگوید که این کار خلخالی و سد ها نمونه ی بدتر از آن؛ و کشتار آنها افسران و درجه داران و کارگزاران رژیم پیشین؛ و در گونی پیچیدن و به گلوله بستن دکتر فرخ روی پارسا که همگی بفرمان امام خمینی؛ رهبر کبیر انقلاب اسلامی انجام گرفته بودند؛ خلاف اسلام بوده و از نام اسلام در این آدمکشها سوء استفاده شده بود؟؟

۳- آیا در کشتن آن کودک ۱۲ ساله ای که با پای شکسته به میدان تیر بردند و بفرمان شیخ صادق خلخالی به رگبار گلوله بستند؛ از نام اسلام سوء استفاده شده بود؟؟ و اگر چنین است آیا هنوز ذره ای از والامنتی در این بانوی مسلمان بجای مانده است که این سخن را در پیشگاه مردم جهان بگوید و آبروی اسلام را بخرد؟؟

۴- بیاد داریم که در جنگ هشت ساله ی ایران و عراق که بفرمان حضرت امام خمینی؛ بنیانگزار نخستین حکومت الله در کره ی ارض؛ کودکان ده دوازده ساله را با سربند های ویژه ای که «جواز ورود به بهشت نام داشت» به زمینهای پوشیده از مین روانه می کردند؛ بگونه ای که از اندامهای سوخته و پاره پاره شده ی آن کودکان بینوا چیزی برجای نمی ماند که بخاک بسپارند؛ و اگر می ماند خوراک مور و ملخ و جانوران بیابان می گردید؛ آیا این «زن مسلمان!!» می تواند از پایگاه یک مادر؛ و از پایگاه یک دادگوی دادگستری؛ و از پایگاه یک دارنده جایزه ی صلح نوبل؛ به جهانیان بگوید که اینگونه کودک کشی ها با سوء استفاده از نام اسلام انجام می گرفتند. و آیا آن دلیری دارد که این سوء استفاده کنندگان را به مردم جهان بشناساند؟؟

۵- او که خود را «زن مسلمان شرقی» می نامد آیا هرگز کتاب کشف الاسرار؛ نوشته ی حضرت امام خمینی؛ قائد اعظم؛ و فقیه علیقدر؛ و رهبر کبیر انقلاب اسلامی را خوانده است که در رویه ۲۹۲ می نویسد: **قوانین اسلام را خداوند جهان برای همیشه فرستاده و برای همه ی اقوام بشر نازل کرده است؛ دین اسلام تمام قوانین دیگر عالم را که از مغزهای سفلیسی مثنی بیخرد در آمده باطل کرده است و هیچ قانون دیگری را در جهان قانون نمی داند.** اگر این زن مسلمان شرقی اینها را خوانده است؛ آیا چنین سخنانی را سازگار بامنشور حقوق بشر سازمان ملل متحد می داند؟؟ و اگر می داند آیا آماده است که همین فرموده ی کوتاه امامش را در یکی از نشستهای سازمان ملل متحد بازگو کند و بگوید که مغزهای شما قانون گزاران حقوق بشر مغزهای سفلیسی اند و بکار قانون گذاری نمی خورند؟؟ و اگر این



فرموده ی امام خمینی را نا سازگار با اسلام راستین می داند؛ آیا آماده است که به ما و به مردم جهان بگوید که حضرت امام خمینی اسلام راستین را درست شناخته بود و از نام اسلام سوء استفاده می کرد؟؟

۶ - امام خمینی در رویه ی ۲۸۲ همان کشف الاسرار می نویسد : این قانون خدایی است که از قبل از ولادت تا پس از مردن؛ و از تخت سلطنت تا تخته ی تابوت هیچ جزیی را از جزئیات اجتماعی و فردی را فروگذار نکرده است؛ اینجا قانونگذار خدای دانا است که غفلت از هیچ بشر ندارد.

و باز می نویسد: پیغمبر برای مستراح رفتن و مجامعت کردن و شیر دادن چندین حکم خدایی و فرمان آسمانی آورده و برای هیچ چیز کوچک و بزرگ نیست که تکلیف معین نکرده باشد...

و باز می گوید: قانونهای کلی اسلام مانند قانون مالیات و قضا و قانون ازدواج و طلاق و قوانین مجازات عمومی مانند حدود و قصاص و قانون جلوگیری از ساز و نواز و زنا و لواط و قوانین تطهیر و تنظیف و وضو و غسل و امثال آنها قوانین ثابت لایتغییر الهی است.

آیا این بانوی مسلمان شرقی این فرموده های امام خمینی را می پذیرد یا رد می کند؛ اگر رد می کند؛ پس چرا ما گمراهان و فروماندگان را از ادامه ی راهی که می رویم باز نمی دارد؟؟ و اگر می پذیرد پس چرا اینها را در مجامع بین المللی بازگو نمی کند تا همه ی مردم جهان را به آیینی فرابخواند که ساز و نواز و زنا و لواط را در یک ردیف می گذارد؟؟ چرا مردم جهان را به آیینی فرامی خواند که قانونهای مجازات عمومی مانند حدود و قصاص را قانونهای ثابت لایتغییر الهی می داند و دست حاکم شرع را در کیفر رسانی باز می گذارد و به وکیل دادگستری «بویژه اگر زن هم باشد» کمترین بهایی نمی دهد و او را مانند یک کهنه ی حیض دور می اندازد؟؟

۷ - حضرت امام خمینی در دیدار با روحانیون قم در روز سی ام مهر ماه ۱۳۵۸ فرمودند : .. چون خداوند اطاعت از اولوالامر را بر تمام امت اسلام واجب کرده است ناچار باید حکومت اسلامی در جهان یک حکومت بیشتر نباشد و بیش از یک تشکیلات در کار نباشد ...

آیا شیرین عبادی که جایزه ی صلح نوبل را با خود بدور جهان می چرخاند تا در زیر سایه ی آن به مغز شویی ساده دلان بنشیند؛ اینگونه سخن گفتن را از سوی رهبرسیاسی یک کشور ؛ سازگار با منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد می داند؟؟ و اگر می داند آیا آماده است که بنمایدگی از سوی حکومت اسلامی ایران این سخن را در سازمان ملل متحد باز گو کند و دستکم همه ی کشورهای مسلمان جهان را به پذیرش حکومت اسلامی ایران فرابخواند؟؟

شوربختانه اپوزیسیون برون مرزی ما بیشتر به یک شیر بی یال و دم اشکم می ماند تا به یک اپوزیسیون راستین ؛ اگر اینهمه تنش و جدایی میان سازمانها و انجمنها و گروهها و دیگر آزادیخواهان ایران نبود؛ اگر بسیاری از رسانه های برونمرزی ما در خود فروشی دست خود فروشان را از پشت نمی بستند؛ اگر بسیاری از روشنفکران ما خود را در زیر عبا ی آخوند پنهان نمی کردند؛ اگر بسیاری از سرمایه داران ما چپ و راست بدستبوس آخوند نمی شتافتند؛ اگر کمونیست های ما درپیش پای هر جنبش میهن پرستانه سنگ نمی انداختند؛ امروز می بایست دستکم یک سازمان توانمند و پذیرفته شده از سوی همگان را پدید آورده باشند که در چنین هنگامه هایی سایه به سایه ی این سازندگان اسلام راستین؛ کسانی مانند شیرین عبادی ها - اکبر گنجی ها - عبدالکریم سروش ها - حسن صدرها و دیگران راه بیفتد و در پایان هر سخنرانی که اینها انجام می دهند؛ همان شنوندگان را به یک سخنرانی دیگر فرا بخواند و نادرستی سخنان آنان را برخ بکشد و راستیها را پیش رو بگذارد.

ادامه دارد